



«فرهیختگان» سیاست‌های ۴ دهه اخیر کره جنوبی را بررسی کرد

تجربه متفاوت توسعه در شرق آسیا

در راستای منافع کشور و با استفاده از ابزارهای یک دولت توسعه‌گرا آن را انجام می‌داد.

سوال دیگری که شاید مطرح شود این است که آیا این روند ضدمزیت رقابتی نیست؟ باید متذکر شویم این یک راهبرد و نقض مزیت رقابتی است ولیکن ابتدائاً نظریه‌نوئوکلاسیک‌مازیت رقابتی درباره حال و امروز ما صحبت می‌کند نه آینده و فقط رفاه فعلی را در نظر می‌گیرد و شاید حمایت در کوتاه‌مدت با نقض مزیت رقابتی کاهش رفاه در آن واحد را ایجاد کند ولی درباره افزایش رفاه در آینده توسعه‌یافتگی و رشد اقتصادی در بلندمدت نمی‌تواند نظریه‌پردازی کند. موفقیت اصلی کشورهایی مثل کره در دولت‌هایی بوده که علاوه‌بر حمایت، توانایی ساماندهی دریافت‌کنندگان رانت و بازخواست از آنها را داشته است. برای مثال مساله‌ای که تابه‌حال در نظریه‌حیال از صنایع‌نوزاد کمتر بررسی شده مساله صرفه ناشی از مقیاس است که اگر شرکت‌ها به آن نرسند، سخت‌تر در مقیاس بین‌المللی می‌توانند ظاهر شوند، در همین راستا دیده شده دولت کره جنوبی برای ورود و خروج از یک صنعت محدودیت‌های بسیار شدیدی وضع کرده که می‌تواند شرکت‌ها را برای رسیدن به آن مقیاس موردقبول در سطح جهانی مشتاق کند و اشتغال و بهره‌وری را هم تا حدی بیشتر از وضعیت رقابت کامل افزایش دهد و آماده رقابت باغول‌های جهانی کند، در همین راستا ادغام‌های معروف صنایع در کره در قالب چاپبول‌ها و در ژاپن در قالب ژئی باتسوها قابل‌بررسی است، برای مثال در سال ۱۹۸۴ نزدیک به ۶۸ شرکت کشتیرانی در کره ادغام شدند و تعداد آنها به ۱۷ رسید که توان تولید در حد صرفه‌های مقیاس را داشته باشند. در کره جنوبی علاوه‌بر اینکه سیاست‌های دولت با هدایت و حمایت و نظارت شدیدی وجود داشت نتایج بسیار درخشانی را نیز در آن وهله به نمایش گذاشته که از سیاست‌های صنعتی می‌توان به یکی از عوامل آن اشاره کرد. دولت در این کشور حتی گاهی برای واردات مواد مختلف هم محدودیت گذاشته بود که دلیل اصلی آن محدودیت ارز در کشور و کنترل ذخایر ارزی بود و دولت کره هیچ‌گاه ذخایر ارزی خود و قیمت ارز به‌عنوان یک نرخ استراتژیک را به‌بازار واگذار نکرده بود و آن را در راستای سیاست‌های صنعتی و تولیدی خود تعیین می‌کرد و جز واردات مواد خام برای تولید در این کشور تقریباً هیچ وارداتی آزاد نبود و به‌مجز نیاز داشت و این مداخلات همراه با حمایت‌ها، قیمت‌های نسبی را در داخل کره تغییر می‌داد اما وضعیتی که این کشور در همین برهه داشت، بسیار بهتر از کشورهایی بود که دکنترین تئولیبرالیسم و بازارگرایی را در پیش گرفته بودند. (جدول مقایسه رشد تولید صنایع کره با کشورهایی که به سیاست‌های بازار آزاد تان دادند.)

در ادامه در سال‌های ۱۹۶۲ تا ۱۹۸۵ نزدیک ۵۷ درصد از کل تسهیلات بانک‌ها به بخش خاصی از اقتصاد توسط دولت اعطا شد با نرخ‌های بهره پایین‌تر از نرخ مصوب که در راستای سیاست‌های هدایت اعتبار قابل بررسی است و در سال‌های نزدیک ۱۹۸۶ طرحی به‌نام IDI تصویب شد که در آن به‌صراحت مشخص شده بود دولت کره همچنان به حمایت از صنایع نوزاد و سیاست‌های صنعتی ادامه خواهد داد که بخشی از این مصوبه مربوط به ۱۰ محدودیت‌های وارداتی برای کالاهای مشابه داخلی ۲_ کاهش تعرفه‌ها برای مواد خام ۳_ ادغام شرکت‌ها با آغازگری دولت و توسعه ظرفیت‌ها ۴_ جایگزینی واردات مواد اولیه ۵_ یارانه برای تولید و تحقیق و توسعه و... بود.

درس‌های توسعه کره جنوبی

تمامی این سیاست‌ها در راستای نقض اصول تئولیبرالیستی بود و با همین سیاست‌ها بود که کره امروز به یکی از غول‌های صنعتی جهان در تولیدات فناورانه تبدیل شد، گرچه بعد از ۱۹۹۰ بعضاً سیاست‌های آزادسازی در کره پیاده شد و تغییر مسیر ایجاد شد اما جالب است به‌محض اجرای آزادسازی بازار ارز، آزادسازی نرخ بهره، بازار سرمایه و... در سال‌های بعد از ۱۹۹۰ کره طی چند سال دچار بحران جدی شد که در ۱۹۹۷ منجر به سقوط ارزش پول این کشور و خروج سرمایه شدیدی شد که تفسیر همین تجربه هم قطعاً درس‌های آموزنده‌ای دارد که متأسفانه در این نوشته مختصر نمی‌توان آن را بیش از این بررسی کرد. در خالصه کلام کره جنوبی از ۱۹۶۰ که از بعد آمار و ارقام وضعیتی حتی به‌مراتب بدتر از کشورهای آفریقایی در میزان زیرساخت‌های فیزیکی، خطوط راه‌آهن، نرخ مرگ‌ومیر و امید به زندگی داشت با سیاست‌های سنجیده و مداخله هوشمندانه دولت در پایان دهه ۱۹۹۰ به تولیدکننده کالاهای با تکنولوژی بالا بدل شد و امروز هم جزء کشورهای قدرتمند اقتصاد جهان و آسیاست و شاید در همین مرحله مناسب باشد که بپرسیم آیا واقعاً آلترناتیو دیگری نیست؟ یا واقعاً تئولیبرالیسم دایعه توسعه‌یافته دارد و در این امر موفق بوده یا تجربه کشورهای توسعه‌یافته داستان دیگری را روایت می‌کند؟ جواب ما قطعاً این است که نه تنها مدل‌های دیگر و راه‌های دیگری برای توسعه هست بلکه حتی باید در اینکه مدل‌های تئولیبرالیستی منجر به توسعه می‌شود تشکیک‌های جدی داشت. اینها تجارب موجود در جهان هستند و قطعاً برای درس گرفتن ما بسیار آموزنده و مفید است و جای سوال است که با وجود این تجارب چگونه ما راه افزایش تولید و بهره‌وری و کارایی را از مسیر شوک‌درمانی، آزادسازی و در گفتمان تئولیبرالیستی دنبال می‌کنیم؟ گرچه این بحث را می‌توان به‌شدت تفصیل داد اما به علت کوتاه بودن مجال، علاقه‌مندان را برای مطالعه بیشتر در همین زمینه‌ها به مطالعه آثار ترجمه‌شده هاجون چانگ، اقتصاددان کره‌ای الاصل و استاد دانشگاه کمبریج و همچنین آثار ترجمه‌شده کنون لی دعوت می‌کنم که قطعاً مطالب آموزنده بسیاری را در بر دارند.



در مقیاس عظیم بود و رانت‌ها اصطلاحاً در معنای تئوریک‌شان رانت‌های ناپایدار شومپیتری بودند و اگر احیاناً صنایع با کمک دولت نمی‌توانستند به اهداف مدنظر هیات برنامه‌ریزی مرکزی دولت برسند در آتی از زمان حمایت‌هایشان حذف می‌شد یا در صنایع دیگری ادغام می‌شدند و رانت‌ها به شکل دائمی که شسائیه ایجاد فساد را دارد، نبود. در کنار این موارد دولت حتی در امور تولیدی و نوع تولید بنگاه‌ها هم مداخلات جدی انجام می‌داد و برای اینکه بتواند به سطح تولیدات با فناوری بالا برسد شرکت‌ها را با تشویق یا حتی زور به سمت سرمایه‌گذاری در صنایع الکترونیک، خودرو و... می‌برد، مثالی که شاید برای شما هم جالب باشد این است که شرکت ال جی یا سامسونگ ابتدا در نساجی و تولید سبزی فعالیت داشتند و با حمایت و هدایت دولت وارد عرصه تولید رایانه‌ها و ابزار هوشمند شدند.

حمایت از صنایع نوزاد در آسیای شرقی

بعد از توسعه کشورهایی مثل کره نحوه توسعه‌یافتگی این کشورها نقل زبان اقتصاددانان شد و ابتدا سعی می‌کردند که این کشورها را با اقتصاد بازار محض مطابقت دهند اما روشن بود سازوکار حمایتی در کره با تعرفه‌های بالا در این کشورها قیمت‌های نسبی را تغییر داده و مطابقتی با اندیشه بازارگرایی ندارد و حتی دولت کره با محدود کردن رقابت در پی افزایش قدرت و کم‌ترشدن هدررفت سرمایه و ایجاد صرفه‌های مقیاس با صنایع بزرگ در قالب چاپبول و به شکل انحصاری بود. در اول مسیر توسعه مسلمانیک کشور درحال توسعه هم از لحاظ فناوری و هم از لحاظ تولید صنعتی به‌شدت در سطحی نازل‌تر از کشورهای دیگر است یا باید این فناوری را وارد کند که کمتر اتفاق افتاده یا با ابزار و روش‌های مختلف خلق کند که مسلمانا با بازبودن مرزها و عدم وجود حمایت از صنایع نوزاد این امکان وجود ندارد. برای همین سیاست‌های تعرفه‌رکن مهمی از سیاست‌های کره و ژاپن بوده است. شاید جالب باشد که بدانید کشور ژاپن در برهه‌های ۱۹۲۵_۱۹۱۳ نرخ تعرفه‌هایی به‌صورت میانگین در ابعاد ۲۰ درصد داشته و حتی اگر ما به بررسی کشورهای صنعتی پیشرو همانند آمریکا و انگلیس هم در دوره گذار صنعتی‌شان بپردازیم از نرخ‌های تعرفه بالایی استفاده می‌کردند، برای مثال انگستان در ۱۸۲۰ با نرخ تعرفه ۵۰ درصد و آمریکا هم در دوره ۱۸۷۵_۱۸۲۰ با نرخ تعرفه میانگین ۴۵ درصد جزه رکوردداران این سیاست‌های حمایتی هستند و این خود گواهی است که بازار آزاد هیچ‌گاه منجر به توسعه و رسیدن به سطح تولید انبوه نمی‌شود. شاید سوالی مطرح کنید که چرا حمایت‌هایی ارقبیل تعرفه برای همه کشورها موفقیت‌آمیز نبوده، جواب این سوال از چند جهت قابل بررسی است: اولاً کشورهایی مثل کره همراه با حمایت از صنایع، نظرات‌های شدیدی داشتند و از آنها گزارش می‌گرفتند و در ادامه رانت‌ها صرفاً با بهبود وضعیت شرکت در صادرات ممکن بود و گرینه حمایت‌ها به ناگاه برداشته می‌شد و این مساله به این معنا بود که شرکت باید با حمایت دولت جایگاه صادراتی پیدا کند که بعد از آوری کرده و در ادامه بتواند فناوری‌های پیش‌رفته جهانی را به کشور وارد کند.

البته حمایت‌های دولت کره محدود به تعرفه و یارانه‌ها نمی‌شد بلکه حمایت‌های اطلاعاتی و وسیع نیز به این شرکت‌ها انجام می‌شد، تسهیلات برای شرکت‌های صادرکننده، یارانه به واردات مواد اولیه برای تولید کالاهای صادراتی و سیاست‌هایی از این قبیل همه در راستای توسعه صنعتی این کشور قابل‌تعریف است. اینها همه پایه‌هایی برای رشد کل اقتصاد بودند که دولت

تولید ناخالص داخلی نبوده و حتی در برهه ۱۹۸۵_۱۹۷۵ این عدد کمتر از یک درصد بوده و برای ژاپن هیچ‌گاه این عدد در برهه ۱۹۹۶_۱۹۷۵ حتی به ۰.۵ درصد هم نرسیده است! این درحالی است که برای مثال شیلی که یک کشور تماماً خام‌فروش است و سیاست‌های تئولیبرالیستی را پیاده کرده در برهه‌هایی همانند ۱۹۸۹_۱۹۸۵ میزان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به تولید ناخالص داخلی اش نزدیک به ۲۷ درصد بوده! اما این سرمایه‌ها نه تنها شیلی را از دره خام‌فروشی درنیاورده بلکه آن را به چاه عمیق‌تری انداخته است! نکته مهم دیگری که کره به آن توجه کرده بحث لزوم جلوگیری از مصرف لوکس در کشور بوده تا مازاد تولیدات و ارزش اضافه در کشور توسط طبقه سرمایه‌دار صرف عیاشی و تفریح نشود بلکه سرمایه‌گذاری مجدد شکل بگیرد و تولید صنعتی افزایش پیدا کند. برای مثال برای اینکه مازاد ارزش اضافه سرمایه‌گذاری‌های قبلی هدر نرود و دوباره مصرف سرمایه‌گذاری‌های مجدد و انباشت‌های زنجیره‌ای شود باید برای مصرف کالاهای لوکس و واردات آنها محدودیت ایجاد می‌شد، این کار با وضع مالیات‌های بسیار بالا بر واردات کالاهای لوکس (بعضاً نرخ ۲۰۰ درصد) و حتی بعضاً ممنوعیت واردات آن کالاهایه‌طور کلی انجام می‌شد. نمونه مشابه دیگری از این روند سیاستگذاری در کشور کره این بود که تا سال ۱۹۸۴ به هیچ شهروندی اجازه سفر گردشگری خارجی را نمی‌داد که مبدا ذخایر ارزی این کشور به‌باد رفته باشد و همین سرمایه در راستای تولید سرمایه‌گذاری بشود. در کلیت و پشت‌بند تئوریک این سیاست این بود که اگر مصرف لوکس انجام شود صرفاً رفاه مصرف‌کننده خاصی افزایش می‌یابد ولی اگر سرمایه‌گذاری مجدد انجام شود رفاه عموم مردم با افزایش اشتغال و تولید افزایش می‌یابد. برای مثال مصرف ماشین سواری که در برهه ۱۹۶۰ یک کالای لوکس محسوب می‌شد در کره به‌شدت محدود بود. آمار و ارقام مبسوط می‌گوید در سال ۱۹۶۳ به ازای هر ۱۰۰ نفر در کره با درآمد سرانه ۱۰۰۰ دلار تنها یک نفر صاحب ماشین سواری بوده درحالی که همین عدد برای ایتالیا ۱۰ و برای مکزیک ۹ برابر کره بوده است.

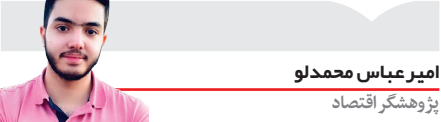
دولت کره اما به همین حد هم اکتفا نمی‌کرد و کنترل ورود و خروج سرمایه و کنترل مصارف لوکس و این حجم از هدایت سرمایه را هم به علت اطلاعات ناقص بازیگران کافی نمی‌دانست و در همین باب دولت با ایجاد رانت‌ها و یارانه‌هایی برای صنایع مدنظرش سرمایه‌ها را به بخش صنایع نوزاد و مولد هدایت می‌کرد که سرمایه‌گذاری‌های اشتباه یا شکست‌خورده در حد امکان کاهش داشته باشد. نمونه معروف این سیاست‌ها، یارانه‌های ارزی به صنایع پیشرو و چاپبول‌های بزرگ کره بوده که ارز موردنیاز برای افزایش تولیدات صنعتی را با نرخ‌هایی بسیار پایین‌تر از نرخ بازار تامین می‌کرد. در باب دیگر دولت با شناسایی صنایع قابل سرمایه‌گذاری سرمایه‌ها را توسط نظام پولی در دسترس خود هدایت می‌کرد و برای این مهم اولین تصمیم ژنرال پارک در سال ۱۹۶۰ ملی کردن تمامی بانک‌ها بود که با هدایت اعتبار به بخش‌های صنعتی مدنظر بتوانند رشد تولید را حتی با خلق پول‌های کلان ایجاد کند. به نظر می‌رسد در این بخش هم در بدنه اقتصادی دولت کره جنوبی اعتقادی به نظریات پول گرایی و نوئوکلاسیکی نبود و دولت رسماً با خلق اعتبار به‌دنبال افزایش تولیدات بود، اما نکته مهم در تمامی موارد ذکر شده و حمایت‌های مختلف تولیدی دولت از صنایع این بود که در این کشورها دریافت رانت و حمایت‌های دولتی وابسته به تداوم فعالیت و افزایش بهره‌وری و گاهی به وجود آمدن صادرات

شرقی بکنیم و در ادامه به بررسی آن بپردازیم اما نباید این نکته را فراموش کرد که قبل از به کارگیری هر مدلی ما باید تطابق نهادی آن مدل با وضعیت موجود خود را درنظر بگیریم.

سیاست‌های سرمایه‌گذاری و پولی در آسیای شرقی

مسلمانا اولین توضیح برای رشد‌های بالا و سریع در کره و سایر کشورهای آسیای شرقی بحث سرمایه‌گذاری‌های کلان در این کشورها و هدایت سرمایه‌ای است که توسط دولت کره در برهه ۱۹۶۰ به بعد انجام شده است. برخی این سرمایه‌گذاری کلان در صنعت زیرساخت‌ها را به‌نرخ پس انداز‌های بالا در کره مربوط می‌دانند و این کنفوسیوسی این کشورها را هم در خود نرخ‌های پس انداز موثر می‌دانند ولی واقعیت این است که سیاست‌های هدایت سرمایه و ایجاد انگیزه برای سرمایه‌گذاری در این کشورها فراتر از این مباحث ساده و پیش‌پا افتاده است و دولت‌های این کشورها نقش مهمی در این میان داشتند و حتی هنوز هم به‌طور دقیق و علمی مشخص نیست که رابطه‌علیت بین سرمایه‌گذاری و پس انداز و سایر پارامترها چگونه است و آیا واقعاً این پس انداز است که سرمایه‌گذاری را بالا می‌برد یا رابطه عکس یا حتی دیالکتیکی در بین این پارامترها برقرار است. اما نکته‌ای که به قطع می‌توان در این میان فراگرفت بسیار است. برای مثال اولین نکته نحوه برخورد با نرخ بهره در کره جنوبی بود. معمولاً بنیادگرایان بازار عدم وجود تورم در اقتصاد را اولین مرحله برای توسعه و سرمایه‌گذاری معرفی می‌کنند و منظورشان از این مهم بالا بردن نرخ بهره برای کنترل تورم است که دست‌یابی به نرخ تورم پایین به‌هر قیمتی است حتی به معنای ورشکستگی صنایع. افزایش نرخ بهره که به بهای کاهش سرمایه‌گذاری است در کشورهای آمریکای لاتین و البته خود ایران در وهله‌های مختلفی پیش گرفته شده اما نه تنها تورم مهار نشده بلکه رکود هم تشدید شده است. واقعیت این است که کشورهای آسیای شرقی خصوصاً کره برای رشد و توسعه و افزایش سرمایه‌گذاری فعالیت‌های زیادی انجام دادند و به‌غضایه تورم‌های نسبتاً بالا هم برای سرمایه‌گذاری و ایجاد اشتغال لبیک گفتند و هیچ‌گاه برای مهار تورم روی به افزایش نرخ‌های بهره نیاورند. برای مثال خود کره در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی با میانگین تورم‌های ۱۹_۱۷ درصد مواجه بوده و سیاست‌های اقتصاد کلان مشوق سرمایه‌گذاری را پیش گرفته نه سیاست‌های ضدتورمی مبلغان بازار آزاد را. برای مثال در برهه ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۴ نرخ بهره حقیقی در کره منفی ۷ درصد بوده و در برهه ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۹ هم این عدد منفی ۳ درصد بوده است.

کره برای تحقق افزایش سرمایه‌گذاری حاضر به افزایش نرخ‌های بهره نشده و در کنار این تدابیر دیگری همانند جلوگیری از خروج سرمایه را در پیش گرفت. در وهله دیگر برای اطمینان از سرمایه‌گذاری سرمایه‌های موجود در داخل کشور باید جلوی فرار سرمایه را گرفت که شاید برخلاف نظام آزاد حرکت سرمایه مدنظر تئولیبرال باشد ولی کشورهای آسیای شرقی آن را به خوبی اجرا کردند. برای مثال فقط دریافت ارز برای انجام فعالیت‌های تولیدی ممکن بود نه سوداگری آن هم فقط از بانک‌های کشور با ثبت دقیق اطلاعات و برای فرار سرمایه هم محدودیت‌های شدیدی وجود داشته که بعضاً اگر مقدار فرار سرمایه بسیار بالا می‌بود متهم را حتی تا پای اعدام هم می‌کشید! برای مثال کشور کره در دهه ۸۰ میلادی که بحران بدهی همه کشورها را با مشکل فرار سرمایه مواجه کرده بود با مشکل جدی مواجه نشد و کره با سازوکار جلوگیری از آزادی حرکت سرمایه جلوی این امر را گرفت که با تدابیر بازارگراییانه قطعاً شدنی نبود و به بحران منجر می‌شد. در وهله بعد بحث ورود سرمایه و جذب سرمایه خارجی مطرح است که باز هم اقتصادهای شرق آسیا و کره با آن نه به‌صورت مقررارت‌زایی یا آزادی مطلق برای ورود سرمایه برخورد نکردند بلکه این سرمایه‌ها را هم در راستای منافع ملی کشور خودشان هدایت کردند تحت برنامه مرکزی توسعه خودشان و سرمایه‌های کوتاه‌مدت به دنبال سوداگری اجازه ورود به کره را در برهه ۲ درصد از کل



امیرعباس محمدلو

پژوهشگر اقتصاد

در دنیای امروز طیف کثیری از کشورها در دسته‌بندی کشورهای درحال توسعه جای می‌گیرند، دسته‌بندی که به معنای عدم وجود تولیدات انبوه صنعتی است و شاخص‌های پایین رفاه اجتماعی و شاخص‌های توسعه انسانی. متأسفانه کشور ایران نیز در همین طیف قرار می‌گیرد و چندین دهه است که در تلاش و تکاپو برای نیل به توسعه صنعتی است. قطعاً کشورهای متفاوت با فرهنگ‌ها و نهادها و زیرساخت‌های متفاوت باید مسیرها و سیاست‌های متفاوتی برای حرکت به سمت توسعه اختیار کنند و همین نیازمند فهم جدی در هر ساخت توسعه نیافته از وضعیت موجود و دلایل توسعه نیافتگی دارد، اما مشکل از آنجایی برای کشورهای توسعه نیافته آغاز شد که تصور شد یک مسیر واحد برای همگی این کشورها وجود دارد که آنها را به سمت بهشت برین و توسعه یافتگی می‌برد و آن هم چیزی نیست جز حرکت به سمت بازار آزاد! این مقوله که مملئنا از فهم اشتباه از علم اقتصاد ریشه می‌گیرد و منسجم‌پنداشتن این علم به‌شدت متکثر باعث شد تا شاید سیکل‌های توسعه نیافتگی در دهه‌های گذشته در کشورهای درحال توسعه تشدید شود، از آنجایی که کشورهای درحال توسعه فکر کردند می‌توان ره صدروزه را یک شبه رفت و همین فهم اشتباه آنها را در سیکل‌های معیوب توسعه نیافتگی نگه داشت.

هیچ آلترناتیو دیگری نیست؟

می‌توان گفت متأسفانه امروز هم طیف بزرگی از مسئولان مربوطه در اقتصاد ایران همین فهم اشتباه از مقوله توسعه و علم اقتصاد را دارند و همان‌طور که علم اقتصاد نوئوکلاسیک مدعی است فکر می‌کنند با یک دست از سیاست‌های به‌شدت انتزاعی و ساده‌بینانه می‌توان به مرحله توسعه صنعتی و شاخص‌های بالای توسعه انسانی رسید. بعد از دهه ۸۰ میلادی که بحران رکود جهانی به علت شوک نفتی به وجود آمد دنیا به سیاست‌های مداخله دولت و کینزی شک کرد و تصور کرد همانند گذشته و قبل از ۱۹۳۰ باید به لیبرالیسم اقتصادی بازگشت، گرچه این تفکر در همان ابتدا شکست خورد و جهان فهمید نمی‌تواند امور را به این سادگی ببیند و ثمره آن بحرانی دیگر (بحران ۲۰۰۸) به نام هشتاد بحران رکود بزرگ ۱۹۳۰ خواهد شد اما متأسفانه این بیداری در کشورهای درحال توسعه شکل نگرفت. هنوز هم طیف بزرگی از کشورهای درحال توسعه در پی بهشت برینی هستند که از راه تئولیبرالیسم می‌گذرد و فکر می‌کنند همان گونه که تاجر در سال ۱۹۸۰ گفت: (there is no alternative) «هیچ آلترناتیو دیگری نیست» اما شاید حتی بسیار هم دیر شده باشد برای اینکه ما بفهمیم آلترناتیوهای قدرتمند دیگری وجود دارند و تجارب به‌شدت درخشانی هم به جا گذاشتند که امروز جلوی چشم ما هستند، کشورهای ببر شرق آسیا همانند کره جنوبی، سنگاپور و... که اگر مورد بازبینی دقیق قرار بگیرند نتایج فهمید اثبات کردند نه تنها آلترناتیوهای قوی وجود دارد بلکه مسیری که تحت عنوان تئولیبرالیسم در جهان شناخته شده شاید هیچ‌گاه منجر به توسعه صنعتی در هیچ کشوری نشده است! مهم‌ترین موارد در بین کشورهای مطرح شده در شرق آسیا کشور کره جنوبی و ژاپن است که قربایت‌های جدی هم با هم دارند و همین می‌تواند برای نظام تصمیم‌گیری اقتصادی در کشور ما هم درس‌های فراوانی داشته باشد.

از شیلی تا شرق آسیا

در اوایل دهه ۶۰ میلادی ژاپن یکی از قدرت‌های اقتصادی حال حاضر جهان، از منظر درآمد سرانه هم ردیف کشورهای آفریقای جنوبی و شیلی قرار می‌گرفت. در همین حال کره جنوبی دیگر کشور پرفرتر امروز در اقتصاد، در آن دوره درآمد سرانه‌ای کمتر از غنا و هندوراس داشت! اما چه شد که این کشورها دفعتاً رشد بالا و در همین حین توسعه شاخص‌های انسانی را تجربه کردند؟ چه شد اقتصاد در این کشورها رشد و نمو داشت؟ شاید بنیادگرایان بازار با جواب‌هایی گنگ و انتزاعی به شما پاسخ بدهند ولی در این نوشته ما به نحوه عملکرد این کشورها (کره جنوبی، ژاپن و سنگاپور) به‌طور دقیق خواهیم پرداخت که این کشورها با دولت‌های مداخله‌گر و توسعه‌گرا و حمایت از صنایع نوزاد و ایفای نقش هدایت، حمایت و نظارت چگونه به رشد پایدار و افزایش رفاه رسیدند.

تا چند دهه قبل شیل تنوع مدل‌ها برای کنترل سرمایه‌داری به چشم نمی‌آمد، دلیل اصلی آن هم وجود جنگ سرد بود، مثلاً فرق بین مدلی که بعد از جنگ جهانی، کل اقتصاد جهان را شکوفا کرده بود (مدل کینزین‌ها) و مدلی که با یک فرازونشیب و نابرابری فراوان باعث بحران بزرگ شده بود (لیبرالیسم)، چندان به چشم نمی‌آمد ولی بعد از جنگ سرد و خصوصاً تجربه دهه‌های سوخته در جهان و شناخت تفاوت‌های نهادی بسیار بین کشورها این چندگونگی مدل‌ها معنا پیدا کرد. گرچه در ابتدا نهاد‌های بین‌المللی همانند بانک جهانی در مقابل پذیرش مدلی مرسوم به مدل توسعه آسیای شرقی مقاومت نشان می‌داد اما بانک جهانی هم در سال ۱۹۹۳ بر این واقعیت صحنه گذاشت که کشورهای شمال شرق آسیا مدلی برای توسعه پی گرفتند که با بنیادگرایی بازار همخوانی زیادی ندارد و می‌شود یک مدل به صورت جداگانه باشد. وجود اشتراک بین نهادها و حتی نهادسازی‌ها و سیاست‌های کشورهایی مثل کره، ژاپن، تایوان و... باعث می‌شود ما بتوانیم صحبت از مدل مشترک آسیای